بسم الله الرحمن الرحیم وعلیک اعتمادی یا علیم یا حکیم

این عمل سخت نیکو و طرفه است و اندرین نوع کتابها تصنیف کرده اند از همه شیخ
سایل نصرانی است که هرچه یافت جمع کرد و هر فصلی از چند وجه بگوید اما من خواستم برین
اقتصار و سبکبر روم چه این کتاب نصرانی مقصود او ضمیر است مفرد ازین کتاب
جملگی فروتر بود و بضرورت آن بر اقتصار نتوانم گفت و بدانکه خواص و عوام را
بدین صنعت میل بسیار بود که چون از نهاد دل و اندیشه خبر دهد شوقی خیزد عجب
مانند و چون از طالع ولادت درمانند بضرورت رجوع بضمیر کنند و آنرا بر بیست
باب نام نهادیم باب اول در وجه خطا که در سایل افتد باب دوم در اندیشه
کسرا کردن باب سیم در پائیدن و نپائیدن دلیل مسئله باب چهارم آنکه از یک طالع چند
سخن شاید گفتن باب پنجم بیرون آوردن مستولی بر مسئله باب ششم دانستن جودت
و رداءت و روا گشتن حاجات باب هفتم استخراج وقت برآمدن حاجات باب هشتم
حکم راندن از طالع باب نهم از بروج دوم باب دهم از بروج سیم و آن را فصلهاست
فصل اول در نصیحت فصل دوم در دروغ و راستی خبر فصل سیم مرادر و خواهر

ب برادر

باب اول وجه خطا که در سایل افتد درستی بجای آوردن بیشتر بر نیت پرسنده بسته است
چه باید که اندیشه تمام صافی کند و از آن رای و نیت بر نگردد و ثابت باشد و متردد
نشود و دیگر آنکه چنان نباید که بطریق تعنت و امتحان و تجربه پرسد دیگر وقت
گشادن اندیشه نگاه دارد و نگذارد که وقت فایت شود و در گذرد و اما خطا که
بر منجم از آنست که آلت قیاس درست نباشد و کار بر گزاف و تخمین کند و بر حسب دلیل
سخن نگوید و اعتماد بر رای نکند چه نه پیدا باشد که گردست و وقت زوال نیکو تامل
باید کردن چه باندک ارتفاع تفاوت بسیار افتد و همچنین بیشتر خطا که افتد از آن بود
که قوت سعدان و نحسان متساوی بود پس عاجز ماند و فرق نتواند کرد و بدانکه چنانکه
طالع دلیل پرسنده است سابع دلیل پرسیده از آنست و چند بار این تجربه کردم
چون نحسی در هشتم بود حکم راست نیامد باب دوم در مدت اندیشه کردن استادان
این صنعت گفته اند که علی الاصل باید که سه شب ضمیر کند و مقصود آنست که قمر یکبرج
تمام برود هم بدان درجه باز رسد که بوقت ضمیر بوده و کلی را یکدور قمر فرماید چنانکه
از اندیشه بر نگردد پس وقت استخراج و بیرون آوردن ضمیر بر چیزی افکند اتفاقی
و گوید چون فلان چیز بینم آن طالع این فهم است پس حکم این بر راستی نهاید چنانکه
بجای طالع قیام کند و از طالع فرزند یا پدر و مادر نماند و هرچند خواجه ابوریحان

ایدر را تارک است و گوید منجم از بهر محبت و وجه اعتف از خویش فرماید اما نسبت
ضمیر کلی آنست که تا قمر همه برجها بگردد از وقت ضمیر پس بدیگر دور تمام شود
همچنانکه هر کس دعوی کرده است بلکه بحجت و برهان نموده است در نمودار خویش که
جای قمر مسقط الماء طالع مولود است و جایگاه قمر ولادت طالع وقت مسقط است
و برین جمله چنانکه فرموده است و چندانکه یکبار داریم راست همی آید چون اینه پیش
بجایگاه مسقط فرود آورد علاقه ای یکدور قمری بکار همی باید و سه روز آنست تا قمر
یک برج برج دوم بدان درجه باز رسد **باب سوم** پاییدن و تقاضا و دلیل مسئله
بعضی گفته اند مقدار پاییدن قدر یکدور قمر است و گفته اند یکدور شمس و گفته اند
قدر دوران سیاره که دلیل بود و مستولی بر حاجت اما غرهیچ انتها را وجهی ندانم
و قدر پاییدن چندان شناسیم که آن حاجت روا گشتن یا فایت شدن امید
و نالیدن پیدا آمدن و اما آن ضمیری که جزوی بود چون ضمیری دیگر کرده شود حکم بر دوم
کردن اولیتر از آنکه اول والله اعلم **باب چهارم** از یک طالع چند کس را
سخن گفتن بدانکه از یک طالع چند کس را حکم شاید کردن چنانکه اول را حکم از طالع کنی
و دوم را از دهم و سیم را از هفتم و چهارم را از چهارم و پنجم را از یازدهم
و ازین بیشتر گفته اند لیکن چون پنج کس را حکم رانده باشی بدیگر ارتفاع گرفتن حاجت

افتد که ممکن بود که خداوند صورت بگردد و برج طالع همچنین و حکم کردن خانهاست
که اول را حکم از طالع رانی و مستولی بر درجه طالع و درجه طالع بیرون آوری بدین
گونه که یاد کنیم و دوم را مستولی از درجه عاشر بیرون آوری و سیم را از درجه هفتم
و باقی برین قیاس و اما دو نبوس یازدهم فرا پیش چهارم دارد و هر سی که گفته آیست
که بر نسق توالی بروج سخن باید گفتن چنانکه از طالع و دوم از دوم و برین قیاس
والله اعلم باب پنجم بیرون آوردن مستولی بر سلته بباید دیدن تا بر درجه
طالع کدام ستاره را حظ بیشتر است و آنست که خداوند خانه را پنج شهادت
دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند حد سه و خداوند مثلثه اول و دوم را
هر یک دو الا آنکه دوم ضعیف‌تر بود و خداوند صورت و مثلثه سیوم هر یکی را یکی
و خداوند ساعت را یکی و همچنین آن ستاره که قمر بدو پیوندد یک شهادت روا دارم
و اگر اتصال با قبول بود دو و بعضی شرف را فرا پیش خانه دارند و خداوند مثلثه اول را
در پیش داشتند که اولیتر بود و برین قیاس و اندازه که بشهادت از بسیار گونه گفته‌اند
و زیاده و نقصان کرده ولیکن آنچه موافق برآید بنمودم پس بباید دیدن تا بر درجه
طالع کدام ستاره را حظ بیشتر است آن مستولی بود و آن ستاره که شهادت از و کمتر
دارد انبار شناختن و اگر از خداوند حظها یکی در خانه یا شرف خویش بود آن شهادت
نیفزون

مضاعف باید کردانید مثال طالع فرا گرفتیم روز آدینه ساعت اول نه درجه ثور
بود زهره خداوند خانه ه قمر خداوند شرف ک عطارد خداوند حد ح زهره
خداوند مثلثه ـ قمر خداوند مثلثه دوم ا زهره خداوند صورت ا زهره خداوند
روز ساعت ـ جمله شهادتهای زهره ح قمر و عطارد و مستولی برین درجه
زهره است و قمر انباز او و اگر یکی ازین ستارگان در خانهٔ خویش باشند شهادت
مضاعف گردد چنانکه عطارد که خداوند حد است در جوزا بود پس شهادت او را
بود و برین قیاس باید دیدن تا زهره اندر کدام خانه است از طالع دلیل ضمیر
از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه اگر قمر اندر نهم باید گفتن که ضمیر از بهر فرزندی است
غایب یا عزم سفری دارد این آنست که بطلیموس فرمود و استادان برین بیشتر اعتماد
کنند و از بسیار گونه گفته اند که وس نکته چند باز گوئیم بتوفیق ایزد تبارک و تعالی
نگه کنند تا مستولی بر درجه نیر که نوبت او را بود و درجه سهم سعادت کیست آن ستاره
که قوی تر بود در جایگاه او نگاه کنند که ضمیر از آن جنس بود و همچنین که گفتیم سهم
سعادت و خداوند مثلثه اول و خداوند سهم سعادت بباید دیدن تا از بهر
کدام قوی تر است و در کدام خانه دیگر نگاه باید کرد اندر نیم بهره درجه طالع
تا بکدام برج و درج رسد و بدیدن تا کدام ستاره بد و ناظر است اگر نظر دارد

دلیل از جنس و طبع آن ستاره و خانه بود و اگر هیچ نظر نباشد از جنس خانه مفرد
بود و همچنین اثنا عشریه درجه طالع بباید دیدن تا بکدام برج رسیده و همچنین اقبال
قمر بضرورت نگاه باید داشتن و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل سخت قوی بود
و هندوان اعتقاد بر خداوند ساعت برج تمام تر کنند چنانکه آن خانه که او باشد
ضمیر از آن جنس همی دانند و آن ستاره که ماه او را دیده باشد چون از اجتماع
و استقبال سابنده بود و از درجه آن ستاره که ماه بدو پیوسته بود خواهد پیوستن
اندرین وقت بیفکندن و بدیدن تا حساب کجا بانجامد آن خانه دلیل ضمیر بود
و این سهم ضمیر از جمله اسرار است و بابی است لطیف و مانند نمودار بطلمیوس
باید داشتن چه اگر درجه طالع مولود بر اجزاء اجتماع یا استقبال درست شود دلیل
پرسنده نیز از او بود سهمی دیگر از آفتاب بطالع بطالع برگیرد و آنچه دلیل رفته بود
در برج خویش بر و افزای و از برج دلیل بیفکن آنجا که بدو رسد معنی ضمیر از آن جنس بود
که پیش گفتیم که آن ستاره را که حظ بیشتر بود مستولیست پس اگر از آن ستاره شهادت را
رست باشد بباید دیدن تا کدام ناظر است با طالع او را مقدم باید داشتن و اگر
دو ناظر باشد بباید دیدن تا درجات کدام نزدیکتر است پس اگر راست بود بباید دیدن
تا قوت کدام ستاره را بیشتر است بیکبار که او مستولی بود چنانکه با درجات کدام

نزدیکتر

نزدیکتر است پس اگر راست بود بباید دیدن تا قوت کدام ستاره راستر است یکبار که او مستولی بود چنانکه خداوند خانه بود فرا پیش خداوند شرف داری و برین قیاس همچنین گرگاه باید داشتن تا اتصال قمر بکدام ستاره است اگر بدو ستاره هر دو مقارن باشند آن ستاره را که حظ در خانه قمر بیشتر باشد مراعمت او را بود و چون ندانسته باشی که مسئله او کدام جنس است ببین تا این و آن خانه مستولی کیست چنانکه از بهر مال بود مستولی بر درجه دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل داشتن و برین قیاس و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهت عمل و رفعت زهره از بهر لذت و فرزند والله اعلم باب ششم اندر دانستن نیکی و بدی و روا گشتن حاجت استادان استاد مهذب ابوالحسن علی السنفری رساله کرده است در استخراج ضمیر بغایت اختصار و آنچه بکار باید بجای آوردن ضمیر اندر و نهاد پس فصلی دو از آنچه او گفته بعینه درین کنیم و اینست دانسته باد خواجه که چون خداوند دلیل مسئله و دلیل هر خانه و جایگاه حاجت بدست آوری کار آسان بود پس چون این دو دلیل بدست آورده باشی بباید دانستن و دیدن که این دو دلیل یکی اندر جایگاه حاجت بود و خداوند حاجت اندر طالع بود یا مقارن بود یکی را ازین دو دلیل اند که حاجت روا گردد مگر دلیلان محترق یا هابط که بس خلل اندازند

از بهر ضعیفی ایشانرا و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند طالع مپیوندد و یا حظی شان
در جایگاه حاجت بود و یا خداوند حاجت بخداوند طالع بپیوندد و یا ستاره که
اندر طالع بود و بهران ستاره را اندر طالع حظی بود حاجت روا گردد پس اگر این
ازین چیزها که یاد کردیم هیچ چیز نبود و دلیلان ساقط بوند و لیکن از ایشان ستاره
بود که نور یکی را نقل کند از یکی حاجت روا گردد پس اگر ناقل نحس بود بر دست مردی
بدکنند روا گردد و اگر ناقل سعد بود بر دست مردی نیکوکار روا گردد و اگر ناقل
بدلیلان از دوستی نگرد حاجت روا گردد باسانی و اگر از دشمن نگرد بدشواری
و رنج روا گردد و اگر هیچ ستاره نقل نکند نور هیچ دلیل را باز یکدیگر نگاه باید کردن
تا هیچ ستاره است که نور هردو را جمع کند اگر روا بود که دلیلانرا جمع النور بود
پس اگر بدینگونه یابد دلیل کند که حاجت روا گردد بدست مردی از جنس آن ستاره
که نور هردو دلیل را جمع کند بدانگونه که یاد کردیم از سعادت و نحوست و آسانی
و دشواری و اگر نظر هردو دلیل بناقل و یا بجامع از دوستی بود حاجت روا گردد
برضای هردو و اگر یکی بدوستی نگرد و بدان دیگر بدشمنی روا گردد برضای آنکه دلیلش
بدوستی نگرد و بی رضای آن دیگر و اگر هردو بدشمنی نگرد بی رضای هردو روا گردد
و اگر ازین که یاد کردیم هیچ نبود دلیل کند که حاجت روا نگردد و اگر هردو دلیل بخداوند
حاجت

حاجت مپوندازتربیع یا از مقابله خداوند حاجت بخش بود خداوند مسئله را
ازان کار بلا و سختی رسد چنانچه خواستی که انکار نکرده بودی هرگز پس اگر ازان بود که بشند
بر تو مشکل گردد اعتماد بر خداوند خانه یازدهم کن و از خانه یازدهم بین اگر خداوند
خانه یازدهم اندر طالع بود مقبول و با سعدی همی نگردد و آن سعد اندر طالع بود یا
اندر وتدی بود و مقبول بود دلیل کند که حاجت روا گردد و اگر بخلاف این بود دلیل
کند بر تباه گشتن حاجت باب هفتم اندر وقت رو گشتن حاجت دانسته باد خواجه
که چون دانسته باشی که حاجت روا گردد بباید دانستن که کدام وقت و تا چند گاه روا گردد
پس بدانکه که کارها که تمام گردد یا بروزها تمام گردد یا بماهها یا بسالها و بر قدر طبیعت
حاجت که چیزهائی هست که باندک مایه روزگار تمام گردد و بود که نشاید که تمام گردد
مگر بماهها چون حدیث آبستنی و زادن که بسالها تمام گردد و چون درخت نشاندن
و آنچه بدین ماند پس چون خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اگر هر
دو دلیل بدرج رستار است بوند هم اندران روزگار روا گردد و اگر میان شان
درجات بود بدانند که چند است هر درجی را روزی گیرند و یا ماهی و یا سالی بر حسب
طبیعت و حاجت و وجه مسئله و بدانکه برجهای ثابت دلیل کند بر سال و برجهای
ذو جسدین بر ماه و برجهای منقلب بر روز و اگر هر دو دلیل اندر ربعی بود که

از طالع است تا دهم مدت ماه بودن همچنین تا چهارم و اگر اندران ربع بود که چهارم تا هفتم مدت سال بود و اگر اندر وقت مسئله ستاره اندر طالع بود چون بجایگاه حاجت برسند حاجت روا گردد اندران روز و اگر میان هر دو دلیل درجات بسیار بود روا بود که حاجت زودتر از آنکه درجات که ایشانست روا گردد و هر گاه که ماه از یکی دلیل برگردد و بدان دیگر بپیوندد و هر گاه که اندران وقت که دلیل کند حاجت روا نگردد تا که همی دو گوش بان باید داشتن که ماه از جای خویش بر آید از بهر آنکه گردیدن ماه پیرامن فلک و پیوند گردش ستارگان و دلیلان و جایگاه حاجت دلیل کند بر روگشتن و با نسق کتاب خود آمدیم و از اینجا بر دوازده برج طالع سخن گوییم و دلیل هر یکی بجای خویش

باب هشتم حکم راندن از برج طالع حال عمر سایل برگشتن قمر که دلیل بود عمر گذشته و پیوستن بر بانه عمر حال خداوند خانه و قمر دلیل است بر عمر سایل فرج خداوند طالع و قمر را اتصال بستاره بود اندر طالع و یا در وسط السما فرح بیفزاید معنی نام خداوند طالع و آن کوکب که از و منصرف بود دلیل است بر نویسنده نامه و آن ستاره که قمر بدو پیوندد و خداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بدو نوشته اند و جایگاه قمر و عطارد دلیل بر نیک و بدی نامه اگر نیک حال بود یعنی آن به نیکویی و خیر باشد و اگر بد حال بود بخلاف این و نگاه کن

کنی تا در کدام خانه بود از طالع که از آن جنس دلیل کند چنانکه دهم از جهت سلطان و سیم

از بندکان و بیماری و همچنین برکشتن قمر از ستارکان دلیل کند که از آن جنس بود

و چون قمر بنظر دوستی طالع بود معنی نام باخرمی کرآید و بر نظر دشمنی بخلاف این

هر وقت چون قمر بعطارد پیوندد یا دلیل واجب کند نامه با مهر بود باب دهم

از خانه دوم مال و اتصال و جمع و نقل خداوند طالع و قمر بطالع یا بخداوند

دوم و پیوستن بسعدی دلیل بود بر یافتن مال اگر نظر دوستی بود با آسانی

و خرمی و بر نظر دشمنی برنج و خواری و نگاه باید کرد تا دلیل اندر کدام خانه بود

از آن جنس مال یابد چه اگر بمشتری بود از خداوند ورع و زهد زر و سیم یابد و بزهره

از زنان و خادمان مروارید و حلی داده و جواهر یابد و برین قیاس سهم سعودت

بضرورت نگاه باید داشتن که خوب هرچه تمامتر دارد و اگر از جهة پادشاهی طمع دارد

بباید اتصال خداوند طالع بخداوند وسط السما و حال شمس که بدان موجب دلیل کند و در همه

اتصالها قبول نگاه داشتن اولی بود بخارت از بهر تجارت دلیل از حال عطارد

و بیرون باید آوردن از قوت ذاتی و عرض حال و جایگاه او را قمر همچنین چون صاعد

بود در شمال و نور فزاینده و سیر تمام کند و منفعت بسیار یابد باب دهم

از خانه سیم نصیحت اگر کسی از نصیحتی ترسد بوسط السما و طالع نگاه کن اگر سعدی

اندر و بود با خداوندش اتصال بسعدان دارد نصیحت راستی است و با مر او بود و اگر
بخلاف این باشد دروغ گوید و طلب فسادی و زیان کند هر دروغ و راستی خبر
حال عطارد بباید دیدن و اتصال قمر تا بکدام ستاره است اگر دور بود از احتراق
و رجعت و نظر نحسان خبر حق بود و درست و اگر بخلاف این بود باطل باشد و اگر
خداوند طالع تحت الشعاع بود آن خبر نهان ماند و بر همه کس ظاهر نشود و خداوند طالع و قمر
اندر برجهای معوج الطلوع دلیل بود که خبر دروغ است اندر ساعت مسئله نگاه کند
اگر بعد برجهای سایل بود چنانکه سیم و ششم و نهم و دوازدهم خبر دروغ بود و همچنین
اگر خداوند ساعت در برج سعد بود خبر راست باشد و در برج نحس خبر دروغ
برادر و خواهر از بهر برادران و خواهران اندر برج سیم و خداوندش و مثلثه برج
سیم نگاه باید کردن و اتصال بیکدیگر و باب یازدهم از برج چهارم پدر برج
چهارم و خداوندش و شمس و ارباب مثلثات برج چهارم و شمس دلیل پدران باشد
چون ذراو تاد باشد قوی حال دلیل بود بر سعادت و رفعت و نظر آفتاب بسعدان
حال پدران نیک بود و اگر نحسان نگرند هر قدر نحوست ضعف و درویشی آورد
و مریخ دلیل هلاک مال پدران بود و خداوند حد سعود دلیل تندرستی پدر بود
و یازدهم و خداوندش دلیل مرگ هشتم خانه مرگ است اما از آن پدر چون از طالع

فرزند

فرزند کنند یازدهم باشد و دیدن آن ملک ضیاع و عقار طالع و خداوندش
دلیل خریداران است و هفتم و خداوندش دلیل فروشنده و چهارم و خداوندش
دلیل همان چیز که همی فروشند و دهم بهای آن اگر خداوند ساعت با خداوند طالع
بود خریدار حریص تر بود و اگر با هفتم باشد فروشنده حریصتر باشد اتصال
خداوند طالع و هفتم بیکدیگر با نقل و جمع دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه اگر
با قبول و بر نظر دوستی که با تمام شدن منفعت یابد و خرمی بود خداوند چهارم
چون منحوس بود دلیل کند که آن عقار بر نهست و اگر راجع بود یا منحوس یا در
هبوط همچنین و اندر سهم عقار نگاه باید کرد و اگر مسعود بود دلیل بود بر
آبادانی و اگر منحوس بود ویرانی باب دوازدهم از خانهٔ پنجم طلب فرزند
پیوستن خداوند طالع و قمر بخداوند خانهٔ پنجم و پیوستن خداوند پنجم بخداوند
طالع یا در حد او دلیل است بر بودن فرزند و نظر سعدان با طالع همچنین
و اگر مشتری اندر وتدی بود و شرقی فرزند زود باشد و غربی بود اگر برج پنجم
و خداوند ساعت و قمر اندر برجهای نر باشد دلیل کند که پسر و اگر در برجهای
ماده باشد دلیل کند بر دختر و هر وقت که چون کواکب بیشتر در برجهای نر بود
پسر باشد و اگر در برجهای ماده دلیل کند بر دختر و تشریق ستارگان همچنین آبستنی

اگر آبستنی پرسند چون خداوند طالع و قمر اندر پنجم یابند بر ستاره دهند که آن در
وتدی بود یا خداوند طالع بکوکبی پیوندد و بقبول یا قابل بد پیر قمر ستاره بود
سعد دلیل بود بر آبستنی و همچنین گفته اند چون خداوند پنجم اندر طالع بود یا بطالع و بر
سا خاصه خداوند قمر اندر وتدی آبستنی درست بود اگر خداوند پنجم منحوس باشد
یا راجع و محترق بیفتد و زادن تمام نشود و رسول خداوند پنجم دلیل رسول است و قمر
انباز او و آن کوکبی که خداوند پنجم و قمر بدو پیوندد معنی آن مقام پیغام بود و چون
خداوند طالع و قمر بخداوند هشتم پیوسته یابد حکم کن بمقصود رسیدن و انصراف
از خداوند هشتم دلیل بود بر بازگشتن رسول والله اعلم باب سیزدهم
از برج ششم بیماری طالع و خداوندش و قمر دلیل بیمار است و ششم و خداوندش
و آن کوکب که قمر از او منصرف بود دلیل آن علت و بیماری و عاقبت کار از چهارم
و خداوندش باید شناختن و پزشک و معالجت کردن از نهم و خداوندش و غذا
و خورد و نفقه از دوم و خداوندش و سهم سعادت و مرگ از هشتم و خداوندش
و سبب مرگ از هشتم و خداوندش اندرین دلیلها نگاه کن و بر حسب موافقت
و مزاجها سعد و نحوس حکم ران و اما وجه علت شناختن آن است که خداوند خانه
بیماری را ببینی اگر تحت الارض بود بیماری پنهان باشد اندر باطن و اگر فوق الارض بود ظاهر

بود و چون

بود چون طالع منحوس بود دلیل کند بر تباهی تن و اگر خداوند منحوس علّت اندر نفس بود نگاه کن اگر نحوست از زحل است از سردی باشد و اگر از جهة مریخ از گرمی اگر خواهی که بدانی که علت اندر کدام اندام است چنانکه اندر بدخلق گفتم که هر برجی عضو است نگاه کن و هم بر آن قیاس اندر دوازده خانه چنانکه حمل دلیل است بر سر طالع هر آن برجی که باشد دلیل بود بر سر و بر این نسق که بسبر هر آن برجی که منحوس یابی دلیل کند که علت اندر آن عضو برج است اگر خداوند طالع و قمر اندر وتد باشند دور از نحوس و آن خداوند خانه هشتم و از تحت شعاع دلیل کند بر به بودن و اگر قمر بکوکبی پیوندد سعد دلیل کند بزودی به شدن و پیوستن خداوند طالع بهشتم دلیل کند بر تباهی نگاه کن اندر قمر که هر وقت چون بنحس رسد شر بیفزاید و بدانکه بروز بوده باشد رنج از مریخ بیشتر رسد و آنچه بشب بوده باشد از زحل و اگر بنده بر بندگی او چون او را ابقوشند چگونه باشد نگاه کن اندر خداوند طالع و خداوند هشتم تا کدام قوی‌تر است از آنکه دارد او بهتر باشد و اگر خداوند هشتم قوی‌تر باشد اگر خود بهتر باشد باندداشته قمر و عطارد و سعادت ایشان از سعدان در برجهای منقلب دلیل بود بر زودی خلاص یافتن اسیر و اگر بنحس پیوندد و از آن پس بسعدی اتصال کند مقبول دلیل بود که خلاص یابد از پس

نا امیدی و خداوند طالع منحوس و عطارد بد و ناظر خلاص بحیلت یابد **باب هجدهم**

از خانهٔ هشتم تزویج طالع و خداوند قمر و آن ستاره که قمر از و برگشته بود دلیل
بود پرسنده است و هفتم و خداوندش و آن ستاره که قمر بدو می نگرد دلیل آنکس
از بهر او می پرسد و آفتاب را انباز باید کردن از بهر مرد و زهره از بهر زن پس
نگاه اندر اتصال و حال یکدیگر که بران گونه واجب کند اگر نظر دوستی بود با قبول
و در وتدی در خود وی تمام شود با موافقت و خرمی و اگر بخلاف این بود و حکم
با شکوهی باید کردن و هرگاه که شمس بد حال بود زیان مرد و از اشتر رسد و اگر زهره
بد حال بود زن را افزونتر بود و اگر قمر منحوس بود در برج ثامن یا سادس نگاه
کن که برج نر است یا ماده اگر نر بود مرد و نر و بر زهره و اگر ماده بود ماده زن
و هر وقت که اندر هشتم ستاره بود یا ناظر با هفتم صفت و زان دلیل باید کرد
و اگر حالی بود از طبع بروج و خداوند ساعت و اتصال قمر و خداوند خوب نگاه باید
داشت و هر وقت نحسی اندر طالع بود و نحس دوم اندر هشتم آن بجایگاه تهمت

گریخته طالع و خداوندش و قمر دلیل خداوند است و هفتم و خداوندش دلیل
گریخته و گفته اند که شمس و وسط سما دلیل خداوند آمد گریخته بود و خداوند قمر
و قابل تدبیرش عاقبت کار و هر وقت چون خواهی که بدانی که در کدام جهت رفته است
نگاه کن.

نگاه کنم اندران ستاره که قمر و خداوند ان طالع و هشتم بدو متصل باشد اگر در او تاد
باشد یا در اوتاد شمس یا در اوتاد خداوند خانه قمر اندر ربعهای شرقی بود دلیل
بسوی مشرق از شهر رفته بود و اگر در ربعهای غربی بود سوی مغرب پیوستن خداوند
طالع و قمر بخداوند وسط السما یا بشمس یا خداوند خانه قمر دلیل کند که گریخته
باز آید در نجحت اندر خانه دوم و دهم و قمر و خداوند خانه اش نگاه کنم اگر
شهادت زحل را بیشتر بود این دزد بحیلت کرده اند چون در کشادن و نهانی
بودن بشب و اگر شهادت مریخ را بود مکابره و غضب کرده اند و اگر مشتری بود قصد
نکرده اند در ابتدا او بر سبیل سهو و بازی بود و اگر زهره بود همچنین لیکن بر طریق بازی
و به قشنی و اگر آفتاب بود بقصد برگرفته اند و دزد خداوند شتاب باشد و اگر عطارد
بود از جهته فریب و نیرنگ مانند آن اگر کسی سهم سعادت دارد از شر این دیگر چیزها
دزدیده است و اگر بر نظر سعدی بود این عادت ندشته است نگاه کنم اندر خداوند
طالع و خداوند وسط السما یا دوم یا خداوند هشتم اتصال بود دلیل کند که باز آید
و اگر دلیلها که گفتیم اتصال بخداوند طالع کند خود باز آورند اگر بدان بر نظر دوستی
بطالع نگرند دلیل بود بر یافتن آنچه دزدیده باشند و هر گاه که خداوند طالع و هشتم
بیکدیگر اتصال دارند ظفر یابند بر دزد و همچنین اگر خداوند طالع بستاره پیوندد

دزد را
و در وسط السما چون خداوند سابع تحت الشعاع بود و خداوند طالع باز نگردد
میانه
بگریزد و چون آن کوکب که دلیل بود بر دزدی در اول برج بود کودک بود و از
برج برنا و در آخر برج پیر و نگاه کن تا دلیل کدام ستاره است و اندر کدام ربع
و تغریب و تشریق او که دلیل سال دزد بود خصم طالع و خداوندش و آن کوکب
که قمر از و منصرف بود سابع است و هفتم و خداوندش و آن ستاره که در و بود
حال
دلیل آن حال و قمر اندر مثلثه خویش دلیل داور و حکم است پس نگاه کن اندر
گردد
این دلیلها که یاد کردیم از نیکی و بدی و موافقت و اتصال که بر آن جمله واجب
معنی
یعنی غلبه و عاقبت کار و صلح و فساد انبازی همه این دلیلها که گفتیم در
انبازی کردن نگاه باید داشتن و از بهر عاقبت کار از خداوند الارض سخن
گفتن
و طالع
و از بهر منفعت و سود از وسط السما پس اگر معلوم نبود که ابتدا مسئله کراست
سابع
بر حکم کدام نحس و واجب کند بد آنکه طالع آنکس را باشد که بسال مهتر باشد
و سابع دلیل کهتر است باب پانزدهم در خانه هشتم میراث نگاه کن
از آن
اندر برج سیم و خداوندش اگر میان طالع و خداوند هشتم اتصالی یا نقلی بود حکم
نظر
که میراث نصیب یابد اگر دوستی بود باسانی و اگر نظر دشمنی بود برنج و خصومت
اگر وصیت کنند اگر مریخ اندر و تدی بود یا قمر با تربیع مریخ براه شود اگر

طالع با تربیع

باب بیست و هفتم اندر سفر

طالع ثابت بود و خداوندش و قمر اندر برجی ثابت یابند باید والله اعلم

از خانه نهم سفر طالع و خداوندش دلیل سایل باید کردن و برج نهم و خداوندش

از بهر آن جایگاه که سافر قصد بدان دارد و برج دوم از بهر مال او و وسط السما

و خداوندش از بهر حاجتها و وتد الارض از بهر عاقبت کار پس اندر دوازده برج

نگاه کن که طالع دلیل تن مسافر بود و دوم و سیوم قوت و چهارم چهار پایانی که

با او بود و پنجم حال رفتن اندر راه ششم دشمن هفتم سخن و ترس هشتم آنچه در صحبت

او بود نهم آب فراخی و تنگی و زاد اندر راه دهم عمل یازدهم تجارت و سود

دوازدهم حال خرید و فروخت چون دلیلهای سفر بدلیلهای بهم پیوندد واجب کند

که از بهر شغلی سفر کرده است ضروری که هرزه نتوان گذاشتن و اگر دلیلهای طالع

بدلیلهای سفر پیوندد از بهر شهوة تن سفر کند بشرع اگر سهم سفر با سعدان اندر سیم

یا نهم باشند دلیل کند که در صحبت او مال بسیار بود اندر قمر نگاه کند اگر خالی السیر

بود از معروفی کردن همی رود و انصراف از زحل بغرض نهان و از مشتری از بهر مال

و از مریخ همی گریزد و از شمس بجهت پادشاهی همی رود و از زهره از جهت زنان

از عطارد از بهر علم و تجارت و همچنین اندر اتصال نگاه کن و بدان موجب حکم ران

و هر وقت چون دلیل و برج و طالع و خداوندش لیلی باشد شب برفته باشد

و مرنهاری بروز و اگر مختلف بود بران حکم کن که شهادت بیشتر دارد غایب
نگاه کن اندر خداوند طالع و جایگاهش اگر اندر طالع بود یا وسط السما و یا ند به
خویش بکوکبی دهد که درین دو خانه بود دلیل کند بر آمدن و اگر خداوند طالع اندر
سابع یا وتد الارض بود دلیل کند که بدیری و دشواری آید و اگر اندر نهم و سیم باشد
اندر راه باشد و همی آید و اگر ساقط بود دلیل بود بر دیری و مدت دراز چاکر
خداوند طالع منحوس بود اگر غایب منسوب بود سایل چون برادر و پدر و مانند آن
نگاه کن اندر اتصال خداوند آن خانه بخداوند طالع و اتصال قمر که دلیل بود
بر آمدن غایب و چون عطارد منصرف بود از دلیل غایب و متصل باشد بخداوند
طالع با انصراف ازین و پیوستن بدان دلیل کند بر نامه آمدن **خواب هشتم**
و بیران خداوند نهم و ان ستارگان که در نهم و طالع و دوم و چهارم باشند دلیل
خواب بود اگر خداوند نهم مسعود بود و در جایگاهی نیک خواب دلیل خرمی و لهو باشد
و اگر منحوس باشد بیم ترس و دشواری و بباید دیدن که تا در خانه کدام ستاره است
که بران مزاج و طبع دلیل کند چنانکه مریخ خون ریختن و آشوب و زخمها همچنین
چنانکه برج آبی باران که و آب و آن ستاره که در نهم بود همچنین چنانکه پیری عالمان و پیغمبر
و ذنب مار و اژدها و برین قیاس میرود و الله اعلم **باب هفتم** از برج دهم

وخداوندش

وخداوندش و ارباب مثلثات دهم و قمر دلیل بود بر حال مادران چون خداوند
مثلثه قمر سعود باشند مادر را بود در اصلاح و پیوستن خداوند دهم پدر مرد
دلیل بود بر مال خداوند ضمیر و خرمی مادران چه دوم و پنجم او بود و دهم بران
قیاس که از بهر پدران کنیم حکم باید راندن عمل سلطان و نگاه کن
اندر خداوند طالع و قمر و خداوند وسط السما و ان کوکب که اندر وسط السما
کسند و چنند تا سعد آید یا نحس حال ایشان و مزاحمت اندران خانها
چگونه هست و اتصال و نقل و جمع و دیگر نگاه کن که اندر سهم سلطان اگر
با خداوند خانه یا مثلثه یا صورت یکرو مستقیم السیر باشد دلیل کند بر یافتن
عمل و مراد و از درجه سیم یا درجه شمس هر کدام قوی تر بود برگرد از طالع بعکس
... نگاه او بدان که چون شمس یا مشتری بانجا رسد اندر وقت مراد بیابد خصوصا
چون مزاحم خانه بود چون خداوند طالع و قمر متصل باشند بشمس یا بخداوند
وسط السما بعمل رسد و اگر هیچ اتصال و نظر نبود تمام نشود صحبت مهتران
اندر طالع و خداوندش و قمر و خداوندش و نگاه بجایگاه سعود و نحوس از طالع و
قمر چون خداوند طالع یازدهم و اتصال بیکدیگر یا بسعدی اندر وسط السما خاصه
از و تد مقبول دلیل کند یافتن امیدها و دوستی نگاه کن اندر خداوند یازدهم

ونهم و بیستم اگر خداوند طالع نظر دارند از دوستی و صفا و اگر نظر دشمنی بود بر حسب
جایگاه و حال ستارگان و زهره را انبار این دلیلها کنم و همچنین اندر موافقت
خداوند طالع و وسط السما و قمر نگاه کنم باب نوزدهم از دوازدهم
دشمنان در طالع و خداوند ششم و ارباب مثلثات و دوازدهم و خداوند ششم
و ارباب مثلثاتش نگاه کنم هر کدام که قوی‌تر باشند او بهتر بود و اگر باهم موافقت
و اتصال بود و صلاح و سازکاری و در میان افتد پیوستن خداوند طالع بخداوند
دوازدهم بر نظر لحسان دلیل بود بر سعادت و بودن خداوند طالع و دوازدهم
با ششم و چهارم بر نظر لحسان دلیل بود بر زندان و دشوار چهارپا و هیچ آنکه
از بهر بندگان گفتیم از برج ششم اینجا حکم بر دوازدهم و خداوند ششم باید کردن
باب بیستم در خبی واجب دیدم از نوعی فصلی درین کتاب یاد کردن تا منجم
از دانستن آن خالی نباشد اما علم خبی آنست که کسی چیزی پنهان کند و ترا از آن
خبر نشان بباید داد اگر بدین نشان معلوم گردد تحقیقی مراد حاصل شد و الا اگر چون
چیزی باشد باشد که بر خبس افتد تا که آن بباید داشتن و بهیچگونه نباید که بیکبارگی
اعتماد بر یک دلیل کند الا که نظرها و اتصالها بسعود و نحوس و اجرام نیک نگر معلوم
کند و در همه نگرد آن وقت انچه صواب تیز بیند و بعلم و معرفت نزدیکتر و بدلیل و حجت

۱۹ خبی

موافق تر بران حکم کند و اگر برجی را همیشه بر یکر نک نهد و جه طالع بود چه انکه
زایل و چنانکه خداوندش مشرق بود و چه انکه خداوندش مغرب بود وچه انکه محترق
درین همه نیکو بباید نکریستن و ممازجت هر یک معلوم کردانند تا خطا کمتر و بصواب
مقارن تر باشد مثالش طالعی کرفتیم جوزا امد خداوندش عطارد و خداوند ساعت
هم او بود و زهره با او و مریخ بهر دو ناظر بود کفتیم طالع ذوجسدین است باید که
دو بود و خداوندش عطارد یا زهره که دلیل کند بر نک آسمان باشد و در و سفیدی
و ترتیب و پاکی که و لهو بکار دارند و از بهر نظر مریخ تیز بود و سرخی دارد پس
درین نکاه کردیم تا کدام دو چیز بود بر نک آسمان و سفیدی و سرخی بر و مرکب و تیز که
از بهر زینت و پاکی که بکار دارند کفتیم مقراض است بسیم زر کرده بیرون
آوردن جنس طالع بیرون باید آوردن بدرجه درست و همه ستارکان را تقویم
کردانید و خداوند حد و وجه و ساعت و نهبهر و اثنا عشریه و دریجان معلوم کردانید
اکر بخداوند طالع یا حد یا وجه و ساعت پیوندد جنس کرده است پس اکر نظری نداری که
مقبول نباشد از خاک و جوهر و کیفیت خویش بکردیده اند اکر با صل اند چه شود
هیچ بدان نماند و چه جوهرها شناختن از دلیل جوهر جنس از خداوند طالع لون
از خداوند ساعت طعم از خداوند طالع عدد از قمر و عطارد نو و کهن و از زیادتی

فلک بوی خویش و انکه چون خداوند طالع ساقط بود و نیران و سعدان بدو
نظر ندارند و بار سس و باذنب بود و بر نظر نحسان دلیل کند بر چیزی کنده پس
هر چه ازین کمتر شود حکم بران جمله کن دانستن عدد از درجه قمر بر گراز
برج و درج و بنگر اگر جفت بود در خانهای منقلب دلیل کند کراد و افزونست
و عدد بسیار افتد جایگاه نگاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود که منقلب
دلیل کند در بیان خانه بود و چیزی که ثبات ندارد و ثابت در زمین و جایگاهی
که تبه کرد و ذوجسدین در سوراخی با قراری طعم و رنگ و بوی و قیمت
اندر برج ستارگان نگاه کن چنانکه اگر ستاره که بمنی الطبع و در برج ترابی
کوی چیزی است که از آب و آتش کنند و بوی و قیمت همچنین چنانکه اگر طالع
خانه نحس بود خداوندش رنجی دارد و انچه بی قیمت و بد طعم بود و اگر خانه سعدی
باشد و خداوندش مسعود قیمت تمام دارد نو و کهن نگاه کن اندران کوکب
که دلیل بود در مثلثه نهاری چون فوق الارض باشد متصل بستاره نهاری شرقی
و از احتراق و رجعت در خبری باشد نو و با خطر و اگر بخلاف این باشد کهن
بود فکت بودن قمر اندر عقرب یا پیوستن بستاره که اندر عقرب بود چیزی
مجوف بود بودن قمر اندر برج گرم و خشک و یا سرد و خشک مصمت بود نه
مجوف.

مجوف قمر اندر تاسع یا ثالث چیزی سبک بود خداوند طالع اندر هشتم باز راجع
و ساقط سبک بود و نو بود این ست دلیلهای برج و طالع والله اعلم بالصواب

سبکی	ارن	[illegible]	بهری از سبکی	میانه	سبک و گرانی	[illegible]	[illegible]	سبک	تام سبک	سبک	میانه	میانه		
رنگ	خاک گون	سبزه	زرد	سفید	برگون روز روشن	سیاه	سفید	سبز	زرد	سبز		سیاه		
خانها	طالع	دوم	سیم	۴	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۵		
لون کلید برجها	[illegible]	سفید	سبز	برنگ دود	روشن	سرخ و سیاه	رنگ دود	رنگ کبود	زرد	۳ ۲۰ جون		سرخ و سفیدی		
لون برجها	سفید	سپیدی روشن	دراز و بازرگی سرخی	سپیدی بغایت	سپید و سبز	سفیدی بازردی	سپیدی و زرد	سپیدی روشن	سیاه	سیاهی عظیم	سفیدی رخشان	سپیدی بازردی		
برجها	حمل	ثور	جوزا	سرطان	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	اسد		
[illegible]	اول دوم و سیم	کوتاه	سرخی بعضی دراز باندک	حرکت	[illegible]	کوتاه سوی	۷ و ۸ و ۹	[illegible]	[illegible]	۹ ۱۰ و ۱۲	سفید تمام	چهارم و پنجم و ششم		
در خداوند طالع	جوهر	نبات	جانور	جوهر	جانور	نبات								
خداوند طعم	طعم	تلخ	وطعم [illegible]	شیرین	ترش	و تلخی تیز	[illegible]	چرب	ترش	شور		شیرین		
در دلیل	شکل	دراز	گردی بود	گرد	[illegible]	دراز [illegible]	گرد	گرم [illegible]	چارسو	باگردی	خرد بزرگ تمام			
خداوند دلیل	لون	سیاه	گرد و سرخ بود	سرخ باشد	پس	زرد	باسرخ	سپید و سیاه		سفید بازردی	سرخ نه			
خداوند ساعت	لون	سیاه	خاک گون	سیاه سرخ	سرخ و زرد	د	سپید اسمان		وزرد	سبز	سرخ و زرد			
اسماء ستارگان	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	قمر					شمس			

سیم

[illegible] دراز است

[illegible] طالع [illegible] و طلب بسیار

و خرد مخالف

و اما

جمله گفته اند کر شنه جاش

[illegible] سعد باشد علم کوه برابر است و هر کس از آن [illegible]

[illegible] دعوی دارند و علم نحس متفاوت است

[illegible] که [illegible] باد و علم [illegible] درست [illegible] از [illegible] بعید و از [illegible]

[illegible] و باران [illegible] سعد و [illegible] و [illegible] و [illegible] و جوان [illegible]

[illegible] راه و [illegible] سعد [illegible] بیرون باید آوردن [illegible]

[illegible] و [illegible] سعدی باشد و [illegible]

[illegible] که [illegible] موافق [illegible] دارای [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] سعود و توان یافت

[illegible] راه و کاروان از آنجا که [illegible]

اول [illegible] راه و کاروان [illegible] بود دلیل سعادت است

[illegible] بود و [illegible] سعد بود دلیل

کاروان [illegible] بود و [illegible]

آمدن کاروان [illegible] بود و [illegible]

[illegible] بود دلیل است

۱	راه و کاروان
۲	دزد و راه
۳	سپاه و لشکر
۴	عزم [illegible]
۵	دزدان مال
۶	[illegible]

[illegible] سفند کوه برف و باران و [illegible]

خیر

و

که در کار دوران ضعیف
افتاده سست و اندر آنها نفس می بود
دلیل بود به ضعیف

[illegible]	جدول وجوه			[illegible]	دریجان			[illegible]	از دهجان			[illegible]	[illegible]	
	ی	ه	ل		ی	ه	ل		ی	ه	ل		ه	ل
حمل	ح	س	ه	ع	ح	س	ی	ع	ح	ی	ل	ع	س	ر
ثور	د	ر	ل	ا	ه	د	ل	ا	ر	د	ه	ا	ر	س
جوزا	ی	ح	س	-	د	ه	ل	-	س	ح	ی	-	س	ر
سرطان	ه	د	ر	٧	ر	ح	ی	٧	ل	ر	د	٧	ر	س
اسد	ل	ی	ح	د	س	ی	ج	د	ه	س	ح	د	س	ر
سنبله	س	ه	د	ه	د	ل	ه	ه	ی	ل	ر	ه	ر	س
میزان	ر	ل	ی	و	ه	ل	د	و	د	ه	س	و	س	ر
عقرب	ح	س	ه	ر	ح	ی	ر	ر	ح	ی	ل	ر	ر	س
قوس	د	ر	ل	ح	ی	ح	س	ح	ر	د	ه	ح	س	ر
جدی	ی	ح	س	ط	ل	ه	د	ط	س	ح	ی	ط	ر	س
دلو	ه	د	ر	ی	ل	د	ه	ی	ل	ر	د	ی	س	ر
حوت	ل	ی	ح	یا	ی	ر	ح	یا	ه	س	ح	یا	ر	س

جدول نیره مظلمه خالیه قتمه مظلم

حمل	٧	مظلم	ه	نیر	٢	مظلم	د		نیر	د	خالیه	ه	نیر	ا	مظلم
ثور	٧	مظلم	ر	نیر	-	[illegible]	٢		نیر	د	خالیه	٧	نیر	-	خالیه
جوزا	ر	نیر	٧	مظلم	ه	[illegible]	نیر		خالیه	و	نیر	ر	مظلم		ع
سرطان	ر	قتم	ه	نیر	-	قتم	د		نیر	-	مظلم	٢	نیر	-	مظلم
اسد	ر	سع	٧	قتم	و	مظلم	ه		خالیه	ط	نیر		ع		ع
سنبله	ه	قتم	د	نیر	-	[illegible]	و		نیر	د	مظلم	ر	نیر	-	خالیه
میزان	ه	سع	ه	مظلم	٢	سع	٧		مظلم	ر	نیر	-	خالیه		ع
عقرب	٧	مظلم	ه	نیر	و	مظلم	و		نیر	-	مظلم	ه	سع	٧	مظلم
قوس	ط	نیر	٧	قتم	د	نیر	د		مظلم	ر	قتم		ع		ع
جدی	د	مظلم	٧	نیر	ه	مظلم	د		نیر	-	مظلم	د	سع	ه	خالیه
دلو	د	مظلم	ه	نیر	د	قتم	٢		نیر	د	مظلم	ه	نیر		ع
حوت	د	قتم	و	نیر	و	مظلم	د		نیر	٧	خالیه	٧	نیر	-	مظلم

البروج	درجات [illegible]	[illegible] درجات
حمل	وارکالط	لاشیٔ فیه
ثور	ه کی الالو	وح ے
جوزا	. ب ح رحول	لاشیٔ فیه
سرطان	سرطول	مرط لا ه
اسد	[illegible]	مرع کح
سنبله	[illegible] کاله	لاشیٔ فیه
میزان	ازکل	لاشیٔ فیه
عقرب	طے ککل	نط کح
قوس	وسه اللل	ا ح ع نط
جدی	[illegible]	م ای ط
دلو	اسرالط	ے ع نط
حوت	[illegible]	لاشیٔ فیه

جدول حدود بطلیموس

حمل	ے	و	ه	ر	ی	کا	ح	ای	ل	ل
ثور	ه	ح	ی	ه	ے	ال	ل	اک	ح	ل
جوزا	ی	ر	ی	ے	ه	کھ	ح	اک	ل	ل
سرطان	ح	و	ی	ط	ی	کھ	ه	اک	ل	ل
اسد	ل	و	ی	ط	ه	نط	ے	الد	ح	ل
سنبله	ی	ی	ه	ط	ے	ع	ل	الد	ح	ل
میزان	ل	و	ه	ا	ے	نط	ی	اک	ح	ل
عقرب	ح	و	ے	ید	ه	کا	ی	الد	ل	ل
قوس	ے	ح	ه	ید	ی	نط	ل	اک	ح	ل
جدی	ه	و	ی	ـ	ے	نط	ح	اک	ل	ل
دلو	ل	و	ی	ے	ه	کھ	ے	اک	ح	ل
حوت	ه	ح	ے	ید	ی	کھ	ح	اک	ل	ل

جدول ثالثه

[illegible]	٢	١	ـ	٣
[illegible]	ی	.	و	ب
[illegible]	ح	ط	ے	ا
ھ ح	ح	ل	ه	ب
وم	ه	ل	ح	سه
ے ع	ی	ے	ے	ی
ھ ط	ر	ح	ل	ه
نو م	سه	ه	ل	ح
ھ ع	ی	ی	ے	ے
ھ ط	ه	ر	ح	ل
الوم	ح	سه	ه	ل
لا	ے	ی	ی	ے

البروج	درجات مذکر ومؤنث		درجات مفرد	درجات مذکر ومؤنث						درجات الـ
حمل	ءوح	-و	لط	ر		و		ح		لط
ثور	ده	ح	ح	و				ه		ح ه ال
جوزا	ای	وح	اکا		ا		ی			اسطکا
سرطان	حدا	ه-ر	ا-ح-یده	-		ح		ا	ح	ا-ح-یده
اسد	ه وح	ی،	ه ر ر	ه		ه		ر		ح ه ر ر ال
سنبله	ه ـ	ر	سکد		و		ـ			سکد
میزان	ه ا -	ه ر	دال ه	ه		ا			-	ح ه کا
عقرب	ی ح ح	وه ر	سکد	ی		ی		ح		د سکد
قوس	ه ح -	- ی	لطکد	-		ر			ه	لطکد
جدی	اکا	ح	سطکد	ط			ا			سطکد
دلو	ه وح	ی ر	ر لو کد	ه		و		ر		ودو کد
حوت	ط ح -	ه ـ	سکد	ی		ح		-		سکد ال

مذکر مؤنث